

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مناقشه سوم بر جواب مرحوم آخوند

عرض کردیم فرمایش مرحوم آخوند و اشکالی که بر وجه دوم و سوم وارد کردند، مورد مناقشه و مناقشاتی وارد شده است. یکی دو اشکال و جوابش را ذکر کردیم. **مناقشه سوم** که بر جواب مرحوم آخوند هست، این است که وقتی ظاهر آیه شریفه را ملاحظه می‌کنیم، خود حذر مترتب بر وجوب انذار است؛ و اگر آنچه که شمای مرحوم آخوند فرمودید، باشد، یعنی بگوییم «یحذرون» در جایی است که علم پیدا شود، دیگر حذر بر انذار ترتب پیدا نمی‌کند بلکه بر علم ترتب پیدا می‌کند. در آیه آمده است «**ولینذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون**». مرحوم آخوند فرمود شاید مراد، یحذرون فیما و فی صورة العلم باشد؛ در این صورت، نتیجه این می‌شود که تحذر به سبب علمی است که مندرین پیدا کردند؛ و دیگر تحذرمترتب بر خود انذار نمی‌شود. به عبارت دیگر، در فرضی که تحذر را منوط به علم بدانیم، دیگر عنوان انذار لغو می‌شود و برای انذار موضوعیت باقی نمی‌ماند. می‌توانیم بگوییم انذار یکی از مقدمات اصول علم شده است؛ انذار یکی از مقدمات تکوینیه اصول علم شده است؛ اما اینجا دیگر انذار هیچ موضوعیتی برای تحذر ندارد؛ آنچه موضوعیت برای تحذر دارد، عبارت از علم است؛ نتیجه‌اش این می‌شود که عنوان انذار لغو می‌شود، در حالی که این بر خلاف ظاهر آیه است؛ چرا که در آیه، حذر مترتب بر خود انذار است و علم به مطابقت کلام منذر با واقع. این هم اشکال سوم بر مرحوم آخوند.

بیان نکته‌ای در مورد اشکال دوم

نسبت به اشکال دوم، عبارتی را از مرحوم اصفهانی یادداشت کرده بودیم. دیروز عرض کردیم که «ینذروا» اطلاق دارد؛ یعنی مندرین باید انذار کنند مطلقاً، سواء حصل العلم للمنذر أم لم يحصل؛ و اگر ینذروا اطلاق داشت، قهراً باید «یحذرون» هم اطلاق داشته باشد. این دو کاملاً با یکدیگر ملازمه دارند. مرحوم اصفهانی این قسمت کلام مرحوم آخوند را قبول دارد. عرض کردم اشتباه نکنید این مطلب تکمیل برای اشکال دوم است که دیروز گفتیم - می‌فرماید قبول داریم «لعلهم يحذرون» فی نفسه اطلاق ندارد؛ نظراً إلى الغاية غير مسوقة لبيان غايية الحذر آیه برای غایتیت حذر نیامده است، که این را هم قبول نکردیم. گفتیم ظاهر این است که خداوند در اینجا در مقام بیان است. دیروز به این نتیجه رسیدیم که بین «لعلهم يحذرون» با «لعلکم تتقون» - در آیه صوم - فرق است؛ آنجا مسلم فقط در مقام بیان وجوب صیام است، اما اینجا اینطور نیست که بگوییم فقط در مقام بیان این است که عده‌ای فقط برای تفقه بروند نفر کنند. تفقه موضوعیت ندارد، بلکه باید بیایند انذار کنند و انذار می‌کنند باید حذر داشته باشند. مرحوم اصفهانی تا اینجا هم با مرحوم آخوند موافقت کرده و می‌فرماید: در «لعلهم يحذرون» خداوند در مقام بیان غایتیت حذر نیست، فقط در مقام وجوب نفر است؛ اما می‌فرماید **إلا أن إطلاقه يستكشف باطلاق وجوب الإنذار**، اطلاق حذر را از اطلاق وجوب انذار استفاده می‌کنیم؛ یعنی مولا فی نفسه در مقام بیان خود حذر نیست. نمی‌توانیم بگوییم فی نفسه اطلاق دارد،

اما يك اطلاقي از «يندروا» سرايت به «يحذرون» مي‌کند. ضرورة أنَّ الانذار واجب مطلقاً من كل متفقّه سواء أفاد العلم للمنذر أم لا.

مي‌فرمايد انذار مطلقاً واجب است، از هر متفقه‌ي که تفقه کرد انذار واجب است، مي‌خواهد براي منذر علم حاصل شود يا نه. اين را هم به آن مطلب و اشکال دومي که ديروز گفتيم، اضافه بفرماييد. پس تا اينجا اشکال اول مرحوم آخوند اين بود که در «لعلهم يحذرون» هم مولا در مقام بيان است؛ و اصلاً خود سياق آيه اين است. در مورد سياق اين نکته را دقت داشته باشيد که ما قائل نيستيم که سياق قرينيت دارد؛ منتها کليّت آن را نفي مي‌کنيم؛ يعني نمي‌توانيم بگويم همه جا سياق قرينيت دارد؛ اما مسلماً بعضي از موارد و در بعضي از آيات سياق قرينيت دارد.

در اينجا نيز سياق آيه اين است که مولا در مقام بيان وجوب تحذر است و نيازي اصالة کون المتکلم في مقام البيان هم نداريم. اين اشکال اول. در اشکال دوم گفتيم که در انذار اطلاق وجود دارد و اين اطلاق به يحذرون هم سرايت مي‌کند. اشکال سوم اين است که اگر بخواهيم بگويم تحذر متفرع بر علم است، لازم مي‌آيد خود عنوان انذار از اثر بيفتد؛ بگويم چيزي که موجب تحذر است، علم است؛ در حالي که ظاهر آيه شريفة اين است که انذار تمام الموضوع براي تحذر است؛ تا انذار کردند، اينها هم بايد تحذر پيدا کنند. و اما اشکال چهارم اين است که اگر همه اين حرف‌ها را کنار بگذاريم و بگويم آيه مي‌فرمايد «ليندروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون» و وجوب حذر را به علم تقيد کنيم. اين، تقيد به فرد نادر است. مردم بعد از انذار چقدر علم پيدا مي‌کنند؟ خيلي کم. اگر بگويم ملاک، علم است؛ علم خيلي کم حاصل مي‌شود. و اگر اين آيه را بخواهيم به فرد نادر مقيد کنيم، استهجان دارد. پس، ما خيلي نمي‌توانيم براي اين اشکال مرحوم آخوند اعتباري قائل شويم. البته مرحوم شيخ هم اين اشکال را دارند.

بررسی نحوه‌ي استفاده وجوب تحذر از آيه

منتها عمده‌ي مطلب اين است که ما قبل از اينکه برويم سراغ اطلاق تحذر، وجوب تحذر را از کجا بياوريم؟ اگر بتوانيم وجوب تحذر را اثبات کنيم، ديگر استدلال به اين آيه تمام مي‌شود؛ اما اگر نتوانيم وجوب تحذر را اثبات کنيم، ديگر استدلال براي مدعا ناتمام است. ما تحذر را مي‌گويم اطلاق دارد، چه علم حاصل بشود و چه نشود؛ اما وجوب تحذر از کجا؟ آن بيان معروف را بگويم که «لعل» دلالت بر ترجي دارد، محبوبيت دارد؛ و اگر محبوبيت داشت، واجب است. قبلاً هم گفتيم که «لعل» براي محبوبيت نيامده است؛ ملازمه ندارد که اگر حذر حسن شد، حتماً واجب بشود. ممکن است در بعضي از موارد، تحذر حسن باشد، اما واجب نباشد. اينجا بياني را مرحوم محقق نائيني دارند و به تبع ايشان، مرحوم محقق خوئي؛ فرموده است: کلمه «لعل» ظهور در اين دارد که ما بعدش غايت براي ما قبلش است. «کتب عليكم الصيام» تا «لعلکم تتقون»؛ تقوا غايت است براي وجوب صيام.

اينجا هم تحذر غايت براي وجوب انذار است. آن وقت اگر ما قبل واجب باشد، ما بعد هم واجب مي‌شود. اگر ماقبل مستحب باشد، مابعد هم مستحب مي‌شود؛ و مي‌فرمايد: سواء في ذلك التكوينيّات و تشريعيات و سواء كان ما يتلوا من الافعال الاختيارية التي يمكن تعلق الارادة بها أو من الموضوعات الخارجية التي لا يمكن التعلق الارادة بها مي‌فرمايند ما بعدش مي‌خواهد تکويني باشد؛ مثلاً بگويد من اين کار را انجام مي‌دهم که لعل زيد بيايد؛ آمدن زيد يك امر تکويني است. يا از امور اعتباري باشد، من اين کار را انجام مي‌دهم لعل ملکيت حاصل بشود، يا لعل اين کار واجب باشد. از موضوعات خارجي باشد که ممکن تعلق الارادة بها، ممکن که متعلق تکليف مولا واقع بشود يا اين که نه، از موضوعات تکوينيه باشد که لا يمكن تعلق التکليف بها.

بعد مي‌فرمايد: در مانحن فيه چون تفقه واجب است، انذار واجب است، «يحذرون» که ما بعد از «لعل» است، غايت براي

اینهاست، آنهم باید واجب باشد. در حقیقت، این بیان مرحوم نائینی بر می‌گردد به وجه سوم مرحوم آخوند که غایت الواجب واجب، منتها آخوند اثبات نکرد که غایت را از کجا می‌شود استفاده کرد. ایشان می‌فرماید: **لعلّ موضوعه وظاهرة في هذه المعنى**. اشکال بر این کلام نائینی همان اشکالی است که قبلاً مرحوم اصفهانی داشت و مرحوم محقق عراقی هم در صفحه 185 جلد سوم در حاشیه آورده است.

می‌فرماید: چه کسی گفته که **لعلّ** مابعدش غایت برای ماقبل است؛ اصلاً گاه ماقبل ندارد. مثل این مثال: **لعلّك أن تركع يوماً والدهر قد رفعه** شاید يك روزي خمیده و تحقیر بشوي اما روزگار باز او را بالا ببرد؛ کجای «أن تركع يوماً والدهر قد رفعه» غایت است؛ غایت برای چیست؛ اصلاً ما قبل ندارد تا بخواهیم بگوییم این غایت برای آن است. لذا، مرحوم عراقی هم می‌فرماید **مستعملة كلمة لعلّ في مجرد ابداع الاحتمال لعل فقط دلالت بر احتمال دارد بلا مطلوبية في مدخوله لا تدخله في بيتك لعلّه** **عدوك** این را داخل در خانه‌ات نکن، شاید دشمن تو باشد. اینجا هم با اینکه ماقبل دارد، نمی‌توانیم بگوییم مابعد غایت برای ماقبل است.

بعد مرحوم عراقی فرموده: **من هنا ظهر ما في توهم إشراب جهة المطلوبية في مضمون التالي** کسانی که تقریباً هزار سال ادباً و خیلی از اصولیین می‌گویند معنای مطلوبیت در مدخول «لعلّ» آمده و اشراب شده است، می‌فرمایند این حرف، حرف باطلی است. اساس حرف مرحوم اصفهانی درست است؛ اساس حرف مرحوم عراقی هم درست است؛ یعنی «لعلّ» برای غایت وضع نشده است، برای احتمال است؛ اما آیا در خصوص این آیه‌ای که الآن محل بحث است، ما به عنوان غایت نمی‌توانیم استفاده کنیم؟ این امثله درست است.

در این امثله، **لعلّ** برای غایت استعمال نشده است؛ «**لعلّك باخ نفسك**» که خود مرحوم اصفهانی مثال می‌زد؛ و مثال‌های دیگر؛ اما در این آیه «**ليتفقوا في الدين وليندروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون**» این غایت برای انذار است، نه این که بگوییم احتمال می‌دهیم اینها تحذر پیدا کنند. عرض کردیم خداوند در مقام بیان وجوب تحذر به نحو مطلق است؛ و «لعلهم يحذرون» در مورد آیه، مسلماً غایت برای «یندروا» است. پس، ما اطلاق «یحذرون» در آیه را پذیرفتیم و گفتیم «لعلّ» غایت است. اما کبرا که غایت الواجب واجب، این را باید مورد بحث قرار دهیم که آیا واقعاً غایت واجب، واجب است و غایت مستحب، مستحب است. حالا این را يك تأملی بفرمایید تا روز شنبه ان شاء الله.

بحث اخلاقی: مشورت، نیاز کلیدی انسان

ما گاه باید در زندگی‌مان بالاخره ببینیم امور کلیدی زندگی چیست؟

بحث عبادات يك بحثی است که واقعاً از کلیدی‌ترین امور زندگی انسان است. بحث عبادات، بحث تعبد، بحث ارتباط با خداوند تبارک و تعالی. اما از دیگر مطالبی که عنوان کلیدی دارد، این است که انسان در زندگی نیاز به مشورت دارد. خیلی از ما نمی‌دانیم در چه مسائلی مشورت کنیم و در چه مسائلی مشورت نکنیم؛ و بعد از اینکه مشورت کردیم، چه کار کنیم. اینها چیزهایی است که واقعاً اگر انسان يك مقداری در روایات غور کند، نکات خیلی خوبی به دست می‌آید.

از روایتی که می‌خواهم بخوانم استفاده می‌شود در امور دنیوی که مربوط به سرنوشت انسان نیست، مربوط به عاقبت انسان نمی‌شود، اصلاً در این امور نباید مشورت کرد؛ مشورت کنیم امروز چه غذایی بخوریم؛ مشورت کنیم مثلاً امروز برای پذیرایی چه چیزی بپاوریم. این روایت در مستدرک حاجی نوری به نقل از مصباح الشریعه نقل شده است در جلد هشتم باب 21 صفحه 344. می‌فرماید: **شاوړ في أمورك ما يقتضي الدين** - در اموری که مربوط به دین می‌شود، این عبارت را می‌شود اینطور معنا کرد که در امري که مرتبط به امور دینی است مثلاً مشورت کن؛ اما ما می‌خواهیم يك طوري معنا کنیم که اصلاً فقط مشاوره در امور دین است. «ما يقتضي الدين» یعنی آن چه که مرتبط به دین انسان می‌شود؛ می‌خواهند به انسان يك مسئولیتی بدهند، انسان

نمی‌داند از عهده این مسئولیت بر می‌آید یا نه؟ آیا با موانعی برخورد می‌کند یا نه؟

آیا در پایان مسئولیت دینش سالم است یا سالم نیست؟ انسان می‌خواهد کتابی بنویسد، آیا این کتاب مفید برای دین خودش و دین مردم هست یا نیست؟ در عصر ما یکی از بزرگان بود که از دنیا رفته و خداوند رحمتش کند؛ بسیار مرد ملا و فقیهی بود؛ ظاهراً حدود 200 جلد کتاب نوشته بود؛ اواخر عمرش هم وصیت کرده آنچه که من نوشته‌ام، نگذارید چاپ شود؛ حالا چه شده، معلوم هم نیست کجاست. یکی از شاگردهای ایشان برای من نقل می‌کرد و می‌گفت به ایشان اصرار می‌کردیم اینها خیلی مطالب خوبی است، بگذاریم چاپ بشود. فرموده بود چون من با فتاوای مشهور فقها زیاد مخالفت کرده‌ام، نمی‌خواهم! این مقدار احتیاط و دقت می‌کردند. همان شاگردش برای من باز نقل کرد: وقتی ایشان را در عالم خواب دیدم، دیدم هر کلمه از آن کتابی که نوشته است، مثل درّی می‌درخشد. حاکی از این بود که بالاخره با اخلاص هم نوشته بود. می‌خواهم این را عرض کنم که ممکن است من یک جمله‌ای بنویسم، این جمله را خودم یک برداشت خوبی کنم؛ اگر دست یک آدم متوسط الفکری افتاد، یک راه اشتباه از این جمله برداشت کند و زندگی خودش و دین خودش و دین عده‌ی زیادی را بر باد دهد. البته نمی‌خواهیم بگوییم همیشه این محاسبات را انسان باید بکند؛ خیلی از مواردش از قدرت انسان خارج است.

قرآن که کتاب هدایت است، لا یزید الظالمین إلا خساراً بعضی‌ها هم تفسیر به رأی می‌کنند، انحرافی هم معنا می‌کنند؛ ولی می‌خواهم کلی‌اش را عرض کنم؛ انسان می‌خواهد کتابی بنویسد، مسئولیتی را بپذیرد، کاری بکند که به دین خودش یا دین مردم مربوط می‌شود، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **شاور من فیه خمس خصال** با کسی مشورت کن که پنج خصلت دارد: 1- عقل 2- علم 3- تجربه 4- نصیح 5- تقوا. ما گاه یک مسئله خیلی مهم را با یک آدم معمولی که عقل و علم او معلوم نیست که به چه میزانی است، مشورت می‌کنیم؛ در حالی که انسان باید با کسی که یک مقدار باتجربه‌تر است مشورت کند؛ تجربه تنها کافی نیست، کنار تجربه اگر عقل نباشد، فایده‌ای ندارد؛ علم نباشد فایده‌ای ندارد؛ تقوا نباشد، فایده ندارد. **فإن لم تجد عمده** این است؛ امام علیه‌السلام توجه به این نکته هم داشتند که معمولاً چنین افرادی هم پیدا نمی‌شوند؛ آدمی که واقعاً خیرخواه باشد، تقوا داشته باشد، علم، عقل و تجربه هم داشته باشد؛ فرموده: **فإن لم تجد فاستعمل الخمسة** خودت این پنج صفت را به کار ببر؛ یعنی روی عقل، علم، تجربه، تقوا و نصیح خودت پیش برو؛ و توکل بر خدا هم بکن. **فإن ذلك يؤدیک إلى الصواب** اگر با این ملاک‌ها پیش رفتی، خداوند تو را به صواب می‌رساند.

خیلی امور داریم که این کتاب را بخوانم یا نه، این رشته علمی را بخوانم یا نه، این مباحث عرفانی را ببینم یا نه، فراوان برای انسان مسئله پیش می‌آید که واقعاً ارتباط به دین انسان دارد، و اگر انسان با این خصوصیات پیش برود، در درجه اول، مشورت کند؛ قدیم واقعاً اینطور بود؛ طلبه‌ای می‌خواست برود درس کسی، می‌رفت با دو نفر یا چند نفر از بزرگان مشورت می‌کرد؛ که من می‌خواهم یک سال بروم پای درس این آقا بنشینم، بعد از یک سال تا چه اندازه رشد دینی و علمی پیدا می‌کنم؛ اینها همه مد نظر بود، اما الآن خیلی کم شده است. ما باید این ملاک‌ها را داشته باشیم و با این ملاک‌ها پیش برویم. بعد می‌فرماید: **وما کان من أمور الدنيا التي هي غير عابدة إلى الدين فاقضي ولا تتفكر فيها** امور دنیوی که ربطی به دین ندارد، مثل این که چه غذایی بخورم، چه لباسی بپوشم؛ در این امور که به دین خیلی ربطی ندارد، بسیار فکر نکنند. این خیلی معیار مهمی است. و در این مسئله هم قضایای زیادی از بزرگان در ذهنم هست؛ مثلاً گاه به بعضی از بزرگان می‌گفتند این لباسی را که شما پوشیدید، هفت هشت سال است دارد کهنه می‌شود. می‌فرمود من اصلاً در این موضوع فکر نکردم؛ نمی‌خواهم در جهات دیگری مثل نظافت و منظم بودن و مرتب بودن، که در آن‌ها واقعاً توصیه دین هست چیزی بگویم؛ اما اینکه انسان واقعاً فکر خودش را روی این بگذارد که باید لباس درجه یک باشد یا درجه‌ی دو. می‌فرمایند: در امور دنیا که ربطی به دین ندارد، اصلاً فکر نکنید. حالا تا دنباله روایت. و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.